

## فدرالیسم یا "حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی"؟

در آستانه تلاش دولت خودمختار کردستان عراق برای استقلال سیاسی و در آستانه بحران سیاسی در جمهوری اسلامی و اوجگیری تلاش جمعیت ها ، گروهها و سازمانهای ملی و استقبال برخی رقبای سیاسی ایران نظیر عربستان و ترکیه در حمایت از برخی جنبش های ملی، دامن زدن به بحث "حق تعیین سرنوشت" و فدرالیسم اهمیت زیادی دارد. چرا که چپ باید مشی خود در قبال "مسئله حق تعیین سرنوشت" و فدرالیسم را روشن کرده و صیقل دهد. در شرایط حال تمامی چپ به شکل کلی و تئوریک موافقت خود را با مسئله "حق تعیین سرنوشت" اعلام می کنند. اما وقتی به شرایط حال و زمان اجرا و شکل اجرا و ... میرسیم شاهد موضعگیری های گوناگون هستیم. این تشتت آراء نه تنها در میان احزاب و سازمانهای سیاسی چپ که حتی میان اعضای هر سازمان سیاسی چپ وجود دارد. در این نوشته در بخش اول به "حق تعیین سرنوشت" تا سر حد جدایی می پردازم. در بخش دوم به حل فدراتیو مسئله ملی خواهم پرداخت و در بخش سوم سعی خواهم کرد یک جمع بندی ارائه دهم و به موارد مشخص بپردازم.

### بخش اول - حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی

حق تعیین سرنوشت یکی از قدیمی ترین شعارهای جنبش چپ نه تنها در ایران که در سراسر جهان است. این شعار اگر چه ساده و در مباحث تئوریک امری بدیهی می نماید اما وقتی به شیوه و چگونگی اجرایی آن میرسیم به مشکلات عدیده و پیچیدگی های بسیاری برخورد می کنیم. باید باخاطر سپرد که تنها یک خطای کوچک در این حوزه می تواند به فاجعه ای عظیم اقتصادی - انسانی - فرهنگی بینجامد. از همین روست که بایستی هر چه زودتر و بیشتر به چگونگی اجرایی شدن "حق تعیین سرنوشت در ایران و کشورهای پیرامونی پرداخت و سعی کرد راه حل های گوناگون را روی میز و در پیشگاه جنبش انقلابی و مردم قرار داد تا این نظرات غنی و یا تصحیح شوند تا بعد بتوان برای اجرایی کردن آن نیروهای مادی - نظری را فراهم کرد.

بیشک درس گیری از حرکات ملی، استقلال طلبانه، فدرالیستی، خودگردانی طلبانه پیشینیان می تواند راهگشا و نقطه عزیمت خوبی باشند. پس باید به درس های حرکات ملی در ایران و بخصوص روسیه در عصر جدید توجه و دقت کرد و همزمان به مدل های زنده سازماندهی و حقوقی در غرب از جمله در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از قبیل تقسیمات کشوری در سوئد، آلمان، کانادا و امریکا و ... توجه کرد. چرا که بخش بزرگی از واقعیت فدای استقلال سیاسی به معنای نوسازی اداری و جغرافیایی- اقتصادی- اجتماعی است که به علم سازماندهی و حقوق بستگی دارند.

خاور میانه و بخصوص فلات ایران در طول هزاره اخیر دستخوش جنگ ها و غلبه اقوام و فرهنگ های گوناگون بر یکدیگر بوده است که ثمره آن در هم آمیختگی بسیاری از سنن ، آئین ها ، ارزشها و هنرهاست و بیهوده نیست که از هند تا لبنان شاهد طیف به هم بافته ای از مذاهب و آئین ها و ارزش ها و هنرهای هستیم که با هم بسیار هم خانواده هستند. اما با وجود تمامی اشتراکات فرهنگی - آیینی و آدابی ، ارزشی و همجواری عواملی همیشه سبب بقاء و جلوگیری از اضمحلال سریع این جوامع و ذوب شدن آنها در یکدیگر گشته است. اعراب هنوز پس از 1500 سال عرب مانده اند ، کرد ، فارس ، ترک ، ترکمن ، بلوچ و یهودیان و .... کماکان دارای تمایزاتی هستند که آنها را از یکدیگر متمایز میکند.

زبان و مرزهای جغرافیایی از مهمترین عوامل در زنده نگاهداشتن تمایزات ملل در خاورمیانه، آسیای میانه و ملل تحت قیومیت امپراطوری تزاری و پس از آن اتحاد شوروی هستند. از اینروست که یکی از اولین خواسته های ملی برسمیت شناختن مرزهای جغرافیایی. اغناء و پر رنگ کردن اختلاف زبانی با همسایگان از طریق سرمایه گذاری بر روی زبان ( تعویض خط و ترجمه کتابهای علمی به زبان ملی و تبلیغ موسیقی ملی) و باز نویسی تاریخ ملی و زنده کردن نام مشاهیر ملی و تشدید ملیتاریزم و ناسیونالیسم برای شکل دادن به یک ملت جدید و برای دفاع از مرزهای خود در برابر همسایگانی است که آنها هم می توانند دقیقاً شرایط مشابه ای داشته باشند و چه بسا این ناسیونالیسم و ملیتاریسم راه را برای ایجاد تنش ها و جنگ های جدید بگشاید.

موانع و مشکلات بر سر اجرای حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدایی

**دولت مرکزی:** در نگاه اول بیشک می توان از دولت های تمامیت خواه مرکزی به عنوان بزرگترین مانع بر سر تحقق "حق تعیین سرنوشت" ملل نام برد. برای مثال در روسیه، ایران، هند و چین دولت های مرکزی به دلایل گوناگون از اعطای اختیارات بیشتر به مناطق جغرافیایی تحت سلطه خود امتناء می ورزند. البته سطح مخالفت دولت مرکزی با تحقق "حق تعیین سرنوشت ملل" در کشورهای برشمرده در بالا متفاوت است. اما در کشورهایی که حکومت مرکزی از نمایندگان ایالات و فدراسیون ها و سیستم پارلمانی محلی شکل گرفته است مقاومت دولت مرکزی در مقابل حق کمتر است. در برخی از کشورها از جمله امریکا چون اساسا نظام سیاسی از آغاز از به هم پیوستن چند ایالت مستقل شکل گرفته است. ایالات و نمایندگان قضایی آن از اختیارات گسترده تری برخوردار هستند. برای مثال هر قاضی فدرالی می تواند با صدور حکمی هر ابلاغیه قوه اجرایی مرکزی را موقتا در سطح یک ایالت یا در سراسر امریکا تا رسیدگی دادگاه عالی بلوکه کند یا اجرای آن را به تعویق بیندازد. این تجربه نشان می دهد که هر چه بیشتر قوانین مدون و حکومت قانون و قضات و قوه قضایی مستقل تری داشته باشیم می توانیم بیشتر و بهتر بر مداخله و مخالفت حکومت مرکزی غلبه کنیم.

**منابع طبیعی:** منابع سرشار طبیعی یکی از عوامل علاقه حکومت مرکزی در مخالفت با حق تعیین سرنوشت برخی از ملل است. منابع طبیعی می تواند حتی دلیلی برای دخالت دولت های خارجی در حمایت و یا در خصومت با جنبش های ملی باشد. برای مثال در شرایط بد اقتصاد ایران حاکمیت مرکزی ایران چه امروز یا در آینده با راحتی بیشتری می تواند با خواست کنترل جغرافیایی خلق عرب در خوزستان مخالفت کرده و سیاست سرکوبگرانه خود را توجیح کند. اگر چه بنظر می رسد خلق عرب دیگر اکثریت اهالی خوزستان را تشکیل نمی دهند.

**درآمد ملی:** تاریخ استقلال ملی نشان می دهد کشورهای نو تاسیس که نمی توانند بودجه دولتی خود را تامین کنند عملا محتاج به دریافت وام و یا کمک های بین المللی گشته و این کمک ها عموما بدون چشم داشت در تعیین مشی سیاسی و سیاست اقتصادی از سوی کمک کنندگان صورت نمی گیرد. اسرائیل بدون کمک های میلیاردی سالانه امریکا نمی تواند بودجه دولتی خود برای اداره کشور را تامین کند. تاجیکستان و ارمنستان بدون باز بودن بازار کار روسیه بر روی نیروی کار آنها نمی توانند درآمد کافی مالی داشته باشند. پاکستان و بخصوص ارتش آن بدون کمک های میلیاردی امریکا نمی تواند خود را اداره کند و حتی برای درآمد مالی نیاز به فروش نیروهای نظامی و امنیتی خود به کشورهای عربی دارد. وضعیت مصر هم اینگونه است. از اینروست که محاسبه درآمد ملی در رابطه با تصمیم گیری در رابطه با طرح شعار استقلال مهم است.

**جنگ، نامنی و بحران اقتصادی از عواملی هستند که توجیه گر مخالفت دولت مرکزی با حق تعیین سرنوشت ملل می باشند.** از اینرو تلاش برای جلب احساسات و هواداری نه تنها مردم خودی و محلی که جلب حمایت مردم همسایه و حمایت بین المللی از الزامات است.

**ناسیونالیسم:** ناسیونالیسم و شوینیسیم ملی می تواند منجر به تنش و سپس جنگ داخلی و یا با همسایگان شود و این دست دولت مرکزی یا همسایگان را باز می گذارد که تحت عناوین گوناگون از جمله بقارای حکومت قانون و غلبه بر هرج و مرج .... جنبش های ملی را سرکوب کنند. گروه های ملی باید شفاف برخورد کرده و بخصوص در تماس با قدرت های خارجی شفاف باشند و آنرا علنی انجم دهند. از اینرو ناسیونالیسم و شوینیسیم و توسل به حمایت نیروهای خارجی خطر بزرگی برای اعتبار نیروهای ملی است.

**اختلافات حل نشده ارضی با ملل همسایه:** این امر خطر درگیری و جنگ با ملل همسایه را افزایش خواهد داد و چه بسا هر دو طرف این درگیری نیروهای مدافع حق تعیین سرنوشت برای ملت خود باشند. از اینرو آغاز گفتگو برای حل اختلافات مرزی و نواحی مشترک حتی بیش از اوج گرفتن تلاش برای برقراری حکومت ملی بسیار مهم است. بهترین مورد قانونی برای حل و فصل درگیری های ارضی پذیرفتن مرزهای مصوبه سال 1945 سازمان ملل است. سازمان ملل تمامی مرزهای مابین کشورها پیش از 1945 را بی اعتبار و مرزهای موجود در سال 1945 را برای آینده برسمیت می شناسد. برای مثال مرز جغرافیایی آذربایجان جنوبی با کردستان همان مرز جمهوری دمکراتیک آذربایجان به رهبری فرقه دمکرات با جمهوری مهاباد است. مرزی که در سال 1945 هر دو جمهوری آنرا برسمیت شناختند و در نقشه سازمان ملل در سال 1945 به عنوان استان آذربایجان و کردستان ثبت شده است.

**عدم داشتن امکانات آموزشی برای اکثریت ملی جدید:** عدم داشتن امکانات آموزشی از کودکستان تا تحصیلات عالی به دلیل ضعف و عدم تسلط کافی بر زبان مادری و یا عدم توانایی های علمی میتواند در سالیان آغازین حکومت ملی منجر به گسترش بی سواد و کم سواد و افت شدید علمی شود

عدم داشتن راهها و شاهراه های اطلاعاتی - آبی - تجاری : کنترل بر جغرافیای ملت خود می تواند به معنای محرومیت از استفاده رایگان از راهها و بنادر و ارتباطات دیجیتالی قابل دسترس در گذشته باشد.

رشد مدنی و احزاب سیاسی: سطح رشد مدنی و جود یک فرهنگ سیاسی یکی از مهمترین عوامل برای ثبات سیاسی - اجتماعی در جوامعی است که به استقلال یا خودمختاری سیاسی می رسند. این رشد مدنی و سیاسی لازم است چرا که یک ملت مستقل بایستی بتواند ساختار قوه مجریه و مقننه و قضائیه خود را در یک جو آرام و متمدانه سامان دهد.

شکل گیری اقلیت های ملی جدید در صورت تشکیل خودمختاری های نژادی: با به استقلال رسیدن یک ملیت بر پایه تعلقات نژادی در یک چارچوب جغرافیایی عملا بخشی از ساکنان این منطقه جغرافیایی به اقلیت های نژادی تبدیل می شوند. مثلا در صورت تشکیل حکومت خودمختار یا استقلال آذربایجان کردها و فارس های ساکن آن استان به اقلیت ملی تبدیل خواهند شد و یا در صورت خودمختاری کردستان ایران و تشکیل حکومت کرد ترک ها و یا فارس ها به اقلیت نژادی تبدیل می شوند.

در بخش دوم این مقاله به راه حل فدراتیو می پردازم که یک امکان منطقه ای برای حل مسئله ملی ارائه می دهد. در این بخش نیز اشاره به محسنات و پیچیدگی های طرح فدراتیو خواهم کرد و در بخش سوم به مقایسه این دو مدل و نمونه های عملی آن در ایران خواهم پرداخت.

حمید موسوی پوراصل

24 تیر 1396